

کلاس معکوس

• مجید رحمانی صانع
• تصویرگر: ساه سلماسی
• تصاویر داخلی: مهدی صادقی

از رویاف





هم کلاس‌م که همین اطراف است
سفت منفی باف است
در خیالات فودش علاف است
سفت منفی باف است
همه را شکل بلا می‌بیند
ناقلا می‌بیند
دل ما در نظرش ناخفاف است
سفت منفی باف است

خیال تخت

عبدالله مقدمی

تا آخر امتحان نشستم اما
ویندوز مفم نیامد آخر بالا
مغز ۳ به زبان آمده می‌گفت به من:
رویم تو حساب کن ولی نه هالا
از شیمی و تاریخ و زبان پر شده‌ام
در سفتی مغز مثل آجر شده‌ام
امروز اگر فم شده‌ام، قر شده‌ام
آن روز مرا ببین که دکتر شده‌ام
آمر شب امتحان، به شدت سفت است
هر کس که ندرارد امتحان فوش بفت است
وقتی که تمام سال را می‌خوانی
هرگز نگران نشو! خیالت تفت است



هر که پا روی دُمش بگذارد
فیز بر می‌دارد
دیره‌ام یکسره در تیک آف است
سفت منفی باف است

صرف‌هایش همه از بر بینی
دلفوری، غمگینی
تا بقواهد فقط صراف است
سفت منفی باف است

گفته وقتی که جوان بی‌معناست
کار و کوشش بی‌جاست
پی تفت و تشک و [لاهاف] است
سفت منفی باف است

بس که بی‌حال شده، منگیده
مخ او هنگیده
اصطلاحاً سی‌پی‌یویش آف است
سفت منفی باف است

گفته طالس شدن و رازی و کُخ
یعنی اجهاف به مخ
آفر این کار کیا اجهاف است؟
سفت منفی باف است

وای از سفسطه بازی‌هایش
قمه‌سازی‌هایش
کلاً او شهت و دو کیلو لاف است
سفت منفی باف است

نطق‌هایش همه موثر و کپی
اشتباهات لپی
می‌شود گفت یلی در «گاف» است
سفت منفی باف است

آمره مدرسه تا باز تلنگر بزند
به همه غر بزند
نه دهم از سفنش اسراف است
سفت منفی باف است

مصطفی مشایخ

مفوم

تو موفق نمی‌رسی

اعظم سبحان‌ذات

- من می‌دونم. تو موفق نمی‌شی!
فکر می‌کنید این حرف‌های شفه‌سیت گلام در
کارتون گالیور است؟ نه‌فیر، این‌ها را فواهر من
به زبان می‌آورد. در هر کاری و بعد از گفتن این
حرف‌ها، همه مثل فودش انگار که قرص «نه»
قورت داده باشند، تکرار می‌کنند: «نه، درست
می‌که. نه‌نه نمی‌شه...» و این‌طوری همیشه
برنامه‌های من نصفه‌نیمه می‌مانند.

فواهر ۳ چند روزی قرار شد برود خانه‌ی مامان بزرگ.
برق‌لاف همیشه که فودم را می‌کشتم که من هم
بروم، اصلاً صدایم در نیامد. فواهر ۳ موقع رفتن
با تعجب نگاهم کرد و گفت: «نقشه‌پقشه‌ای که
نداری؟»

گفتم: «نه. دوست دارم بمونم.» بعد از رفتنش
از فوش‌هالی مثل قورباغه و ربه‌وره می‌کردم.

هالا می‌توانستم نقشه‌ای را که مدت‌ها در فکرم
بودم پیاده کنم. می‌فواستم یک جعبه (باکس) با
ورقه‌های کثاف بالای تفتم درست کنم. یک
سقف بالای تفت می‌آمد. داخل این جعبه با
برای تلفن همراه، کتاب و پرینز برق بود. روی
آن هم می‌شد وسایل سبک مثل سنباق سر و
پیزهای ضروری گذاشت. وقتی بابا ابره‌ام را
شنید گفت: «بر نیست، می‌تونی امتحان کنی!»

دست به کار شدم. تمام پول پس‌اندازم را
بردم و ورقه‌های مخصوص جعبه را خریدم. یک
روز کامل بریدم، اندازه گرفتم و تلاش کردم.
فردای آن روز اسکلت اولیه را زده بودم که
ناگهان فواهر ۳ برگشت و مثل جن ظاهر شد!
وقتی مرا دید گفت: «دیدم گفتم به نقشه‌ای
داری.»

دهانم را باز کردم تا در مورد جعبه توضیح بدهم
که کولی‌بازی‌اش گل کرد و فریاد زد: «وای چه

فطرناک! می‌دونید آگه نصفه‌شب پاشه سرش
به سقف جعبه (باکس) بفره چی می‌شه؟! تلفن
همراهش تو پرینز برق بمونه فواش بیره
چی؟ ورقه‌ها مقاوم نیستن. یکی فواش نباشه،
یه چی سنگین بزاره روی سقفش!...»
نه ول کن نبودا مامان و بابا ماتشان برده بود
و به ما نگاه می‌کردند.
مامان گفت: «از این زاویه بهش نگاه نکرده
بودم.»

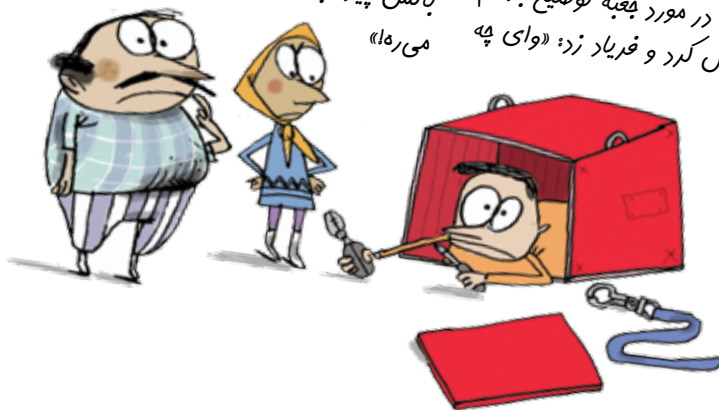
تا بابا دهانش را باز کرد که هر فوش را از زاویه
دیگر تایید کند، گفتم: «می‌دونید دانشمندا چی
کشف کردند؟»
همه‌شان گفتند: «نه.»

گفتم: «این جعبه تمام انرژی منفی را از شما
دور می‌کنه.»

بابا گفت: «چه ربطی داره؟»
گفتم: «داره. انرژی منفی مثل کنه می‌مونه.
می‌چسبه به در و دیوار، وقتی فوابی می‌پره
تو زهنت و درست می‌ره سراغ فلاقتنت
و مثل یه فوراک (پرس) پلوکباب قورتش
می‌ده.»

بابا فندید و سرش را تکان داد. فواهر ۳
دستش را به کمرش زد و گفت: «چه حرفا
اصلاً عجیب نیست یه دفتر همه‌اش دستش

به چکش و میخ و این چیزا باشه؟»
بابا فندید و گفت: «بچه‌ام شده مثل باباش.»
امروز صبح که از فواب بیدار شدم، دیدم
فواهر ۳ تمام عروسک‌هایش را پیره روی
سقف باکس. برگه کوچکی هم کنار باکس بود:
«شنیدم آگه عروسک‌ها مرتب روی سقف
باکس پیره بشن، تمام انرژی منفی از بین
می‌ره!»



روح‌ها

دلشوره دارم، می‌زند قلبم به تندی
گپ‌گپ‌گپ‌گپ
تپ‌تپ‌تپ‌تپ
هپ‌هپ‌هپ‌هپ
در گوشم انواع صداهاست
می‌ترسم از تنهایی و شب
یک روح اینجاست
روح بلند گل‌گلی، بر شاخ غولی
می‌رقصد آرام
در سایه روشن
دیم‌دیم دارم آرام
اما به ناگاه
سُر می‌فورد از روی ماه مردنی، ابری قلبه
مانند زنبه
در نور مهتاب
یک روح پرک صورتی کالباسی ست
پیراهن من روی شاخ کالباسی ست



رتبه صفر

• سعیده موسوی‌زاده

چرا قرم اندازه سرو نیست
چرا زورم اندازه کوه نیست
چرا بینی‌م یک نفود
لبم مثل بالش نشد؟
اگر چشم من سبز بود
اگر موی من صاف بود
اگر پوستم مثل آینه شفاف بود
اگر هیکنم تک
دو پایم به اندازه پای لک‌لک
اگر ... شاید این‌ها مرا با همین تنبلی، پرفوری
کتابی نتواندن، فرار از حساب و علوم و ادب
به شهرت به معروفیت می‌رساند
به بالاترین رتبه صفرها می‌کشاند



بیشتر بخوانیم

آش شله قلمکار

این کتاب مجموعه شعرهای طنز با محوریت موضوع‌های روز جامعه است؛ شامل بیست شعر طنز اجتماعی، مناسب برای نوجوان، جوان و بزرگسالان. در پشت جلد کتاب آمده است: «اگر اشیا اطراف ما شعر بگویند و از در و دیوار و گیاهان و جانوران، شعر بشنوم آن هم شعری که می‌خندد و می‌خنداند، نتیجه‌اش می‌شود همین کتاب «آش شله قلمکار» بخوری پاته! نخوری پاته.»



نام مجموعه: مجموعه شعر طنز
مؤلف: اسماعیل امینی
سال چاپ: ۱۳۹۹
ناشر: مؤسسه کتاب‌چرخ فلک
تلفن: ۰۲۱۶۶۴۹۳۳۴۸

آشغال

• مصطفیٰ مشایخی

کاربرد فیلی از ضرب المثل‌ها با گسترش فناوری‌ها عوض می‌شود.

ژاپن به تازگی توانسته است با «آشغال» سیمانی بسازد، ده برابر سفت‌تر و بهتر از سیمان‌های قبل از آن. تا «پروژ اگر از مصالح فروشی دو کیسه سیمان می‌خریدیم و فوب از کار در نمی‌آمد، آن را می‌بردیم و ناله سر می‌دادیم که: «این آشغال چی بود به ما انداختی؟»

اما امروز می‌رویم با التماس از مصالح‌فروشی می‌فواهیم چند کیسه سیمان از همان آشغالی‌ها به ما برهد.

مالا از فیابان‌های ژاپن که رد می‌شوی، می‌بینی روی شیشه‌ی مصالح‌فروشی‌ها نوشته‌اند: «سیمان آشغالی رسید.»

تا چند وقت پیش از بساز و بفروش بی‌مبالاتی ایراد می‌گرفتیم که به جای سافتمان، آشغال سافته است. اما امروز با مباحث می‌گویند: «سیمانی که در این سافتمان به کار رفته، آشغال است و عمرانه.»

اصلاً این روزها آشغال آن قدر ارزش پیدا کرده است که آدم دوست دارد آن را نه پشت در که در طاقچه بگذارد و پنز برهد یا پس‌اندازش کند برای روز مبارک. شاید روزی برسد که قیمت آشغال، مثل قیمت نفت و طلا، لفظه به لفظه اعلام شود:

قیمت یک اونس طلا ...

قیمت یک بشکه نفت ...

قیمت یک کیسه آشغال ...



بدبینی!

• شروین سلیمانجی



نمی‌دانم چرا آینده روشن نیست!

سر سوزن امیدی در سر من نیست

چه بی‌انگیزه‌ام این روزها، افسوس

هر آن چیزی که می‌فواهیم، اصولاً نیست

نه دکتر می‌شویم هرگز، نه دانشمند

که شغلی بهتر از راننده‌ون نیست

زدم بر شیشه‌رو یای فود سنگی

نگفتم شیشه‌رو یا که نشکن نیست

رفو باید کنم خرش امیرم را

کمی نخ هست، اما هیف سوزن نیست

معلم گفت: شور و اشتیاق کت کو؟

عزیز جان من! آدم که مانکن نیست

مشفص شد که با این سطح بدبینی

به پنز من هیچ کس با بنده دشمن نیست

خورشیدی در ماه هوزاره

بخند علی

• مهدی فرج‌اللهی

گاهی خورشید با زمین و ماه قایم باشک بازی می‌کند. وقتی خورشید پشت ماه قایم می‌شود، خورشیدگر فتگی اتفاق می‌افتد. سایهٔ ماه روی زمین می‌افتد و زمین با طعنه به ماه می‌گوید: «سایهٔ عالی مستر ۱۳!» و منظورش این است که: «برو کنار بزار باد بیاد!»
وقتی خورشید پشت زمین قایم می‌شود، ماه گر فتگی اتفاق می‌افتد. این بار سایهٔ زمین بر سر ماه سنگینی می‌کند و ماه ناپدید می‌شود.
هواسمان باشد، اگر هنگام خورشیدگر فتگی، برون عینک مخصوص با خورشید چشم در چشم شویم، چشممان در می‌آید، مگر اینکه خورشید عینک آفتابی زده باشد.
در زمان‌های قریب که مردم ما برای سایه‌بازی خورشید و ماه و زمین را نمی‌دانستند، از ناپدید شدن ماه و مخصوصاً خورشید می‌ترسیدند. ترسشان از این بود که مبارا خورشید فلنگش را ببندد و برای همیشه ناپدید شود و آن‌ها هم مثل سنجاب عصر یخبندان یک عمر دنبال بلوطشان بگردند.

برای مثال چینی‌ها اعتقاد داشتند که هنگام خورشیدگر فتگی اثرهایی خورشید را می‌فورد. در این هنگام یک دل و یک صدای گفتند: «اژدها ما رو نفورا»
همچنین هندی‌ها در خلال خورشیدگر فتگی خود را تا گردن در آب فرو می‌کردند و اعتقاد داشتند که با این کار به خورشید کمک می‌کنند در برابر اژدها از خود دفاع کند. شاید با این کار می‌خواستند که هواس اژدها را پرت کنند. البته بیشتر هواس خودشان را پرت می‌کردند و خودشان را به آن در می‌زنند.

وقتی آدم علت علمی چیزی را نمی‌داند، این‌جوری بال‌بال می‌زند. نارانی وبال و علم بال است. کلی ناشناخته هنوز در جهان وجود دارد که منتظر شما ابرقورمانان و «پروفیسور بالتزار»های آینده است.

